

فرهنگ: تهاجم، تبادل، تحول

احمد گل محمدی *

چکیده:

«غربی شدن»، «فراگیر شدن فرهنگ مصرفی» و «گسترش اسلوب زندگی آمریکایی»، سه شکل تکامل یافته تهاجم فرهنگی است. تمدن غرب در ابتدا تعریفی خاص از خود ارائه می‌داد و چنین تعریفی را عام و جهانی می‌دانست. اما امروزه، تعبیری که از جهانی شدن رایج شده، عبارت است از: مصرف محصولات مادی و فرهنگی آمریکایی. این برداشت، به معنی در نوردیده شدن عرصه‌های فرهنگی به واسطه نفوذ اقتصادی است. در برابر این روند، مسأله «جهانی شدن فرهنگ» و یا «فرهنگی شدن جهان» مطرح می‌شود. جهان امروز، جهان یک دست و همگونی نیست، بلکه جهانی متنوع و متکثر است؛ ابزارهای زندگی در این جهان را گفت‌وگو، سازش و تبادل دانسته‌اند. این مقاله ضمن بررسی این مقولات، قائل به نگرش اخیر می‌باشد و بحث «مقاومت»، «تبادل» و «تحول» فرهنگی را در قبال تهاجم مطرح می‌کند.

کلید واژه‌ها: آمریکایی شدن، تبادل فرهنگی، تحول فرهنگی، تهاجم فرهنگی.

جهانی شدن فرهنگ، غربی شدن، فرهنگ، فرهنگی شدن جهان.

مقدمه

برخلاف انتظار نظریه‌پردازانی که تحلیل و رخت برستن "روینا"های فرهنگی از زندگی اجتماعی را پیش‌بینی می‌کردند و "پایان تاریخ" را نوید می‌دادند، امروزه، اهمیت و برجستگی فرهنگ کاملاً آشکار شده است. فشرده‌تر شدن فضا و زمان که جهانی شدن و "دهکده جهانی" را به ارمغان آورده، این اهمیت و برجستگی را بیش از پیش می‌نمایاند. مسائل، مناقشه‌ها و ستیزهای فرهنگی که دهه‌های پایانی سده بیستم را تحت تأثیر قرار داده بود، در نخستین ماه‌های هزاره سوم میلادی، با شدت بیشتر و در مقیاس گسترده‌تر، ادامه یافت. در چنین شرایطی، بحث "جهانی شدن فرهنگ" و "فرهنگی شدن جهان"، موضوعیت می‌یابد.

در قبال چنین نیاز و ضرورتی، لازم است نگاهی گذرا به جایگاه فرهنگ در جهان معاصر افکند و در این راستا، به چرایی اهمیت‌یابی فرهنگی، نمودهای جهانی شدن فرهنگ و ویژگی‌های این عرصه اشاره کرد.

تهاجم فرهنگی

نگرانی و دغدغه چندین ساله سیاستمداران و روشنفکران ایرانی (که توجیه‌گر انقلاب فرهنگی پایدار و بی‌وقفه شده است) در مورد فرهنگ، گستره‌ای جهانی دارد. در دهه‌های اخیر پژوهشگران عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی علاقه‌مند به فرایند جهانی شدن، نسبت به شکل‌گیری و گسترش پرشتاب فرهنگ جهانی و مسلط شدن فرهنگی واحد بر جهان، هشدار داده‌اند. از دیدگاه آنان فرایند جهانی شدن نه تنها مرزهای سیاسی و اقتصادی را نفوذپذیر و متلاشی می‌کند، بلکه با نوعی همگون‌سازی فرهنگی نیز همراه است.

گرچه دیدگاه‌های گوناگون و پرشماری درباره "همگون سازی"، "امپریالیسم" یا "تهاجم فرهنگی" وجود دارد، به‌طور کلی می‌توان سه ویژگی کلی این فرایند فرهنگی را شناسایی و بیان کرد: الف) گسترش و جهان‌گیر شدن فرهنگ و تمدن غربی یا غربی شدن^۱ ب) گسترش و جهان‌گیر شدن فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری و ج) گسترش و جهان‌گیر شدن فرهنگ آمریکایی.

الف) غربی شدن

جهانگیر شدن ویژگی‌های محوری فرهنگ و تمدن غربی یا تجدد را می‌توان برجسته‌ترین و مهم‌ترین جنبه همگونی فرهنگی جهان به‌شمار آورد. ویژگی‌های موردنظر عبارت‌اند از یک رشته نهادها و شیوه‌های رفتاری که به‌دنبال فروپاشی نظام فئودالی در اروپای غربی شکل گرفت و در طول چندین دهه به نقاط دیگری از جهان، از جمله آمریکای شمالی، اقیانوسیه و ژاپن راه یافت. با آغاز سده بیستم، فرایند گسترش فرهنگ و تمدن غربی با شتاب بیشتری تداوم یافت و در نیمه دوم آن سده، به واسطه پیشرفت‌های چشمگیر در عرصه ارتباطات، این شتاب فزونی گرفت. یکی از ویژگی‌های نهادی تجدد عبارت است از "صنعت‌گرایی" که نوعی سازمان اقتصادی - اجتماعی به‌شمار می‌آید. در چارچوب این سازمان، قدرت مادی و ماشین‌آلات به‌صورتی گسترده در فرایندهای تولید به کار گرفته می‌شوند و تولید به‌صورت متمرکز، کارخانه‌ای، انبوه و تخصصی در می‌آید. از لحاظ اجتماعی نیز روابط اجتماعی به میزان چشمگیری متحول می‌شود تا با این نوع فعالیت اقتصادی و فرایند تولید، متناسب و همگون گردد.

صنعت‌گرایی سپس در چارچوب نظام اقتصادی - اجتماعی فراگیرتری قرار می‌گیرد که یکی دیگر از ویژگی‌های نهادی فرهنگ و تمدن غرب است. نظام موردنظر، نظام "سرمایه‌داری" نام دارد که از اواخر سده هیجدهم میلادی به یک نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط در غرب تبدیل شده است. سرمایه‌داری نوعی نظام تولید کالا است که موجب شکل‌گیری بازارهای تولید رقابتی و کالایی شدن نیروی کار می‌گردد. به بیان دیگر، در این نظام همه حوزه‌ها و روابط اجتماعی تولید کالا بازسازی می‌شوند و کارایی اقتصادی به‌صورت مهم‌ترین معیار ارزش در زندگی اجتماعی درمی‌آید.

سومین ویژگی فرهنگ و تمدن غرب یا تجدد، ایجاد نهادهای نظارت و مراقبت می‌باشد. این نهادها پایه و اساس افزایش قدرت سازمانی هستند و با پیدایش زندگی اجتماعی مدرن پیوند دارند. نظارت و مراقبت معطوف به کنترل و نظارت افراد در جوامع معین است. چنین کنترلی یا به‌واسطه آنچه که "فوکو" نظارت آشکار می‌نامد، ممکن می‌شود و یا با استفاده از گردآوری انواع اطلاعات میسر می‌گردد. در هر دو مورد، قصد آن است که نظامی خاص بر مردم حاکم شود و نوعی هماهنگی میان فعالیت‌های اجتماعی برقرار شود. (۱)

دولت - ملت، چونان یک شکل اجتماعی متمایز، از عناصر ویژگی بخش تجدد به شمار می‌آید. این نهاد نیز که نخستین بار در غرب شکل گرفت، پدیده‌ای اجتماعی - سیاسی بود و تفاوت‌هایی بنیادین با اکثر نظام‌های اجتماعی سنتی داشت. مهم‌ترین وجه تمایز دولت - ملت این است که بر قلمرو سرزمینی کاملاً مشخص و محدودی استوار است، توانایی‌های نظارتی و مراقبتی خاص دارد و ابزارهای مؤثر و کارآمد خشونت را به انحصار خود در می‌آورد. در واقع دولت مدرن، نوعی نظام نظارتی است که سیاست‌های هماهنگی را در گستره‌ای ژئوپولیتیک اعمال و اجرا می‌کند.

افزون بر این موارد، ویژگی‌های دیگری را هم می‌توان برای تجدد برشمرد. دولت مدرن به دموکراسی، شهروندی و ملی‌گرایی متعهد است و برای گسترش این ارزش‌ها در جامعه می‌کوشد. نظام سرمایه‌داری نیز به عقلانیت ابزاری، سود محوری، فردگرایی و ثروت اندوزی پایبندی دارد. در کنار این ویژگی‌ها باید به گسترش و جهان‌گیر شدن زبان‌های اروپایی، به‌ویژه انگلیسی، شیوه‌های پوشش، تغذیه و معماری، زندگی شهری و صنعتی و یک رشته ارزش‌ها و رهیافت‌های فرهنگی درباره آزادی فردی، روابط جنسی، حقوق بشر و سکولاریسم نیز اشاره کرد. (۲)

اگرچه این‌گونه ویژگی‌ها نخستین بار در غرب شکل گرفت و به صورت عناصر ویژگی بخش فرهنگ و تمدن غرب درآمد، اما هرگز در چارچوب مرزهای جوامع غربی محصور نشد و به دیگر نقاط جهان گسترش یافت. با وجود آن که گسترش موردنظر با نوساناتی همراه بوده است، ولی هرگز متوقف نشد، بلکه در سده بیستم، به‌ویژه در نیمه دوم آن، شتاب بیشتری گرفت. از این رو نظریه پردازانی مانند "گیدنز" و "رابرتسون" جهانی‌شدن را گسترش تجدد از جامعه به جهان و گسترش ویژگی‌های محوری تجدد در مقیاس جهانی می‌دانند. (۳)

شمار دیگری از نظریه‌پردازان، شکل‌گیری یک فرهنگ جهانی در قالب تجدد یا فرهنگ و تمدن غربی را نوعی سلطه و رابطه نابرابر میان غرب و بقیه جهان می‌دانند. از دیدگاه آنان فرایند جهانی‌شدن فرهنگ غرب همان امپریالیسم فرهنگی است و از اراده معطوف به همگون‌سازی فرهنگی جهان حکایت می‌کند. فرایند موردنظر، برخلاف آنچه ادعا می‌شود، تابع نیروهای ساختاری و غیر ارادی نیست، بلکه نوعی تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیرغرب است که توسط عوامل و اراده‌های اقتصادی - سیاسی نیرومند انجام می‌پذیرد.

پژوهشگران پایبند به رهیافت امپریالیسم فرهنگی، معتقدند که تردیدی در گسترش و سلطه فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد و این فرهنگ همان ارزش‌ها، هنجارها و باورهای قوم‌محور غربی است که در ظاهری جهانشمول و غیرقومی عرضه می‌شود. "ادوارد سعید" مدعی است که غرب به واسطه گفتمان‌های قدرت و غیرسازی، دست‌اندرکار نوعی امپریالیسم و استعمار فرهنگی است. (۴)

بر پایه نظریه امپریالیسم فرهنگی، گرچه جهانی شدن فرهنگ، چونان پدیده‌ای فراتاریخی و فراملی یا چونان نیرویی متعالی و جهانی پدیدار می‌شود، ولی در واقع چیزی جز صدور کالاها، ارزش‌ها و اولویت‌های شیوه زندگی غربی نیست. آنچه در عرصه جهانی فرهنگ رایج و مسلط می‌شود، مصنوعات و هویت‌های تجدد غربی است که صنایع فرهنگی غربی عرضه می‌کنند. این صنایع بر شبکه‌های جهانی مسلط هستند و امکان چندانی برای روابط و تبادل فرهنگی برابر میان غرب و بقیه جهان باقی نمی‌گذارند. (۵)

ب) جهانی‌شدن فرهنگ مصرف

نقش تعیین کننده صنایع فرهنگی غرب در فرایند همگون‌سازی جهان، بر جایگاه برجسته اقتصاد در عرصه فرهنگ دلالت دارد. به بیان دیگر، می‌توان گفت از میان مجموعه عناصر ویژگی‌بخش تجدد، آنچه بیشتر و شدیدتر از عناصر دیگر جهان‌گیر می‌شود، نوعی فرهنگ مصرفی متناسب با نظام سرمایه‌داری است. بنابراین، امپریالیسم فرهنگی، تابعی از فرایند جهانی‌شدن نظام سرمایه‌داری است.

اگر فرایند همگون‌سازی فرهنگی جهان را از طریق گسترش فرهنگ در عرصه‌های جهانی بدانیم، می‌توان گفت که نظام سرمایه‌داری چنین تحولی را سبب می‌شود. این نظام که ماهیتی گسترش‌طلب دارد، همواره می‌کوشد جهان را به بازاری برای تولید و مصرف تبدیل کند و بنابراین در صدد است تا به کمک ایدئولوژی یا فرهنگ مصرفی و تصورات مردم از هویت و نیازهای خود، آنان را به مصرف‌کنندگانی در خدمت فرایند انباشت سرمایه تبدیل کند. (۶)

فرهنگ مصرفی، مردم را ترغیب و تشویق می‌کند بیش از نیازهای زیستی خود مصرف کنند، تا از این طریق فرایند انباشت سرمایه تداوم یابد و عملکرد نظام سرمایه‌داری جهانی تضمین

شود. در این فرهنگ، اصل بر آن است که معنا و مفهوم زندگی باید بر آنچه شخص دارا است، استوار باشد. مصرف کردن، یعنی زندگی حقیقی کامل و برای رسیدن به این سطح از زندگی، راهی جز مصرف کردن وجود ندارد. پس، مردم در اصل مصرف کننده هستند به آنان همچون موجودات اقتصادی یا سیاسی صرف نگریسته می شود.

تحت تأثیر چنین فرهنگی، همه مردم جهان، شرقی یا غربی، شمالی یا جنوبی، فقیر یا غنی، مصرف‌گرا می شوند و جامعه مصرفی شکل می گیرد. مرز میان مصرف برای تأمین نیازهای زیستی و مصرف به عنوان شیوه زندگی، فرو می ریزد و اکثر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به خرید و مصرف تنزل می یابد. به بیان دیگر، خرید کردن به "مُد مسلط زندگی عمومی معاصر" تبدیل می شود که به آشکارترین صورت در جامعه کنونی آمریکا نمود یافته است.

امروزه در جامعه آمریکا خرید کردن، دومین فعالیت لذت بخش در اوقات فراغت است. البته جایگاه نخست به تماشای تلویزیون اختصاص دارد که آن هم معمولاً خرید کالا و خدمات را تبلیغ می کند. در سال ۱۹۶۰، حدود بیست دقیقه از اوقات فراغت آمریکایی‌ها به خرید اختصاص داشت و در اوایل دهه ۱۹۹۰ این میزان به حدود سه ساعت افزایش یافت که عمدتاً در مراکز خرید پیاده^۱ انجام می شد. (۷)

موج عظیم مصرف‌گرایی به هیچ حوزه‌ای محدود نمی شود و همه زوایای زندگی اجتماعی را دربرمی گیرد. به نظر می رسد هیچ کس و هیچ چیز از کالایی و تجاری شدن در امان نیست و کم و بیش قابل خرید و فروش خواهد بود. سرمایه‌داری جهانی استوار بر شرکت‌های فراملی قدرتمند، اکثر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را به فعالیت‌های اقتصادی و تجاری تبدیل می کند. در این چارچوب، فعالیت اقتصادی به معنی فراهم ساختن منابع مصرف است و فعالیت سیاسی به معنای تضمین شرایط لازم برای مصرف قلمداد می شود.

بنابراین، هنر و معماری نیز در تجارت ادغام می شود و موسیقی، تئاتر و فیلم به صورت "صنایع" پول‌ساز درمی آیند. حتی تاریخ و جغرافیا در برابر فرهنگ جهان‌گیر مصرف‌گرایی تسلیم می شوند و ارزش و معنای خاص بودن و متفاوت بودن تغییر می یابد. درواقع، "تفاوت" و

"تنوع" تا جایی ارزش و اهمیت پیدا می‌کند که بر "غناى صنعت" جهانگردى بیفزاید. این‌گونه تفاوت‌ها و تنوع‌ها، صرفاً بخشی از صنعت جهان‌گردى هستند که به‌صورت کالا در غذاخوری‌ها، موزه‌ها و بوستان‌های علمى - تفریحى عرضه می‌شوند. (۸)

تحت تأثیر تهاجم و امپریالیسم فرهنگى، هر چیزى که به‌گونه کالا درآید، در بازار جهانى عرضه می‌شود. این فرایند جهانى کالایى شدن، چنان نیرومند و فراگیر است که حتى در عالی‌ترین عرصه‌های فرهنگى، کمیت بیش از کیفیت اهمیت پیدا می‌کند و فرهنگ به آسانی قابل خرید و فروش می‌شود؛ مثلاً، "دانیل استیل" متعهد می‌شود که در ازای دریافت ۶۰ میلیون دلار، پنج کتاب بنویسد یا "استفن کینگ" قراردادی به ارزش ۴۰ میلیون دلار می‌بندد تا چهار رمان بنویسد. (۹)

این‌گونه تحولات و رویدادها نشان می‌دهند که امپریالیسم فرهنگى نه تنها همه فرهنگ‌های بومی، منطقه‌ای، ملی و محلی را تهدید می‌کند، بلکه مرز و تمایز میان فرهنگ عالی و فرهنگ عامیانه را نیز از بین می‌برد. (۱۰)

با جهان‌گیر شدن فرهنگ مصرفى و سلطه فزاینده منطق اقتصاد و تجارت بر حوزه فرهنگ، هر دو نوع فرهنگ در مصرف‌گرایی ادغام شده، فرهنگ عالی تنزل می‌یابد و به‌صورت ابزاری برای ثروت‌اندوزی، فخرفروشى و شهرت‌یابی درمی‌آید. در چنین فضایی اکثر نمایشگاه‌های هنرى به بنگاهى برای تجارت پردرآمد تبدیل می‌شود و آثار هنرى پیوندی تنگاتنگ با صنعت جهانگردى و دلالان هنر (که همواره سرگرم خرید و فروش سهام فرهنگ عالی هستند) می‌یابد. (۱۱)

بدین ترتیب، فرهنگ مصرفى جهان را تسخیر می‌کند و امر فرهنگى، به امرى اقتصادى تبدیل می‌شود. (۱۲) از آن‌جا که فرهنگ اقتصادى شده به‌واسطه نمادها مبادله می‌شود، سلیقه‌های معین را از مکان‌های اجتماعى و جغرافیایى خاص می‌رهاند و نهادها و ساختارهای اجتماعى - سیاسى مرزآفرین را بی‌اعتبار می‌کند. به بیان دیگر، فرهنگ مصرفى با تعدیل و تخریب طبقه‌بندى‌های فرهنگى که نوعى انفکاک‌زدایی فرهنگى است، گونه‌ای همگونی فرهنگى جهانى را پدید می‌آورد. کالاهایی که در این فرایند تولید و عرضه می‌شوند، برای هر فرد ساکن کره زمین قابل دسترس است، مشروط بر آن که پولی برای خرید داشته باشد. (۱۳)

امپریالیسم فرهنگی و جریان جهان‌گیر فرهنگ مصرفی، الگوها و روش‌های هویت‌یابی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. این فرایند درحالی‌که همهٔ مرزهای فرهنگی را درهم می‌شکند، نهادها و عناصر هویت بخش سنتی را به چالش می‌خواند و مصرف را به منبع اصلی هویت و انفکاک اجتماعی تبدیل می‌کند. در یک فرهنگ مصرفی، مصرف صرفاً به جنبه‌های معیشتی و زیستی محدود نمی‌شود، بلکه ارزش نمادین نیز می‌یابد. به بیان دیگر، در جامعهٔ جهانی مصرف‌زده‌ای که افراد تشویق می‌شوند تا بیشتر از آن‌چه "نیاز دارند"، "بخواهند" و مرز میان این دو مفهوم درهم می‌ریزد، مصرف به شکل اصلی ابراز وجود و منبع اصلی هویت اجتماعی درمی‌آید.

فرهنگ مصرفی نه تنها ارزش نمادین و فرامعیشتی به مصرف می‌دهد، بلکه در بیشتر موارد به این جنبه از مصرف، درمقابل جنبهٔ دیگر آن (مصرف به‌عنوان تأمین‌کنندهٔ نیازهای زیستی انسان) اولویت می‌بخشد. بنابراین، دخل و خرج معمولاً بر پایهٔ "نیازهای" فرهنگی تنظیم می‌شود، تا نیازهای زیستی. امروزه تقریباً در همهٔ جوامع جهانی می‌توان انسان‌های فقیری را شناسایی کرد که زیر بار قرض‌های سنگین می‌روند تا با خرید اجناسی با نشان‌های معروف، نوعی هویت به‌دست آورند. (۱۴)

موج فراگیر و همگون‌ساز فرهنگ مصرفی، مقاومت‌ها و اعتراض‌های فرهنگی را نیز کاهش داده و در خود ادغام می‌کند. اگر عنصر ویژگی‌بخش آن گونه مقاومت‌ها و اعتراض‌ها را ارایهٔ بدیل‌هایی برای زندگی اجتماعی موجود بدانیم، می‌توان گفت که فرهنگ مصرفی دقیقاً از این ویژگی سوء استفاده می‌کند. به بیان دیگر، فرهنگ‌های معترض و مقاوم با عرضهٔ تنوع و بدیل‌های واقعی یا خیالی، به سرمایه‌داری جهانی امکان می‌دهند تا از تنوع اشکال فرهنگی، همچون یک کالا بهره‌برداری کند.

اقتصادی شدن فرهنگ نقد و اعتراض، در حوزهٔ سیاسی نمودهایی برجسته دارد. مراسم مختلفی که برای بزرگداشت بیستمین سالگرد جنبش دانشجویی دههٔ ۱۹۶۰ برگزار شد و به‌صورتی گسترده در رسانه‌ها بازتاب یافت، بی‌رحمانه مورد بهره‌برداری تجاری قرار گرفت و ماهیت و پیام اصلی آن به فراموشی سپرده شد. انقلاب‌های فرانسه و آمریکا نیز از بهره‌برداری‌های مصرف‌گرایانه در امان نمانده‌اند. جنبش محیط زیست هم به چنین سرنوشتی

دچار شده است؛ برخی از نمایندگان آن یا در فرهنگ مصرفی ادغام شده‌اند و یا کم‌کم در حاشیه قرار می‌گیرند. مثلاً "سبز کردن شرکت‌ها" شعار خوبی است، ولی در واقع، این شرکت‌ها هستند که فرایند مورد نظر را کنترل می‌کنند، نه "سبزها". (۱۵)

وضع این‌گونه فرهنگ در حوزه هنر، چندان بهتر از وضع آنها در حوزه سیاست نیست. موسیقی راک^۱، رپ^۲، برک^۳ دنسینگ و دیوانویسی^۴ که چونان هنرهای اعتراض و نقد و مقاومت شکل گرفته و گسترش یافته بودند، امروزه به آسانی سودمحور، سودآور و قابل مصالحه شده‌اند. به‌ویژه در کشورهای جهان سوم، این فرهنگ‌ها به‌صورت کالاهای مختلف عرضه می‌شوند و افراد و گروه‌های مختلف با مصرف آنها هویت می‌یابند. (۱۶) پیامدهای اصلی چنین فرایندی، مقاومت‌سازی نظام جهانی سرمایه‌داری در برابر جنبش‌های اجتماعی مختلف است.

ج) جهانی‌شدن فرهنگ آمریکایی

همان‌گونه که جهانی‌شدن فرهنگ و تمدن غربی عمدتاً در جهانی‌شدن فرهنگ مصرفی مرتبط با نظام سرمایه‌داری نمود می‌یابد، فرهنگ آمریکایی هم محتوای اصلی این فرهنگ مصرفی را تشکیل می‌دهد. بدون تردید امپریالیسم فرهنگی با گسترش فرهنگی یگانه در سرتاسر جهان، نوعی ادغام و همگونی جهانی را پدید می‌آورد؛ ولی فرهنگی که جهان را تسخیر کرده، در اصل، نسخه آمریکایی فرهنگ مصرفی نظام سرمایه‌داری است. هر چند که عناصر و ویژگی‌های غیرآمریکایی را هم می‌توان در این فرهنگ شناسایی کرد، اما وجه غالب فرهنگ مورد نظر، آمریکایی است. (۱۷)

آنچه فرهنگ جهانی نامیده می‌شود، نوعی فرهنگ مصرفی است که به کمک ارتباطات گسترده و فن‌آوری الکترونیک، یا همان رسانه فرهنگی، جهان‌گیر می‌شود. این فرهنگ، گرچه خود را عام یا جهانشمول نشان می‌دهد، اما در اصل از منبعی واحد یعنی فرهنگ آمریکایی

1- Rock

2- Rap

3- Break dancing

4- Graffiti

سرچشمه می‌گیرد. فرهنگ موردنظر در مکانی معین "تولید" و چونان هنر تقلیدی سطحی، در دنیای الکترونیک عرضه می‌شود. بنابراین، فرهنگی خاص و معین به صورت فرهنگ جهانی بی‌زمان، بی‌مکان و بی‌خاطره درمی‌آید. (۱۸)

فرهنگ جهانی شده آمریکایی، در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی مردم جهان نمود می‌یابد و اقشار و گروه‌های مختلف، وجوه متفاوتی از این فرهنگ را جذب می‌کنند. امروزه شمار فراوانی از مردم جوامع مختلف جهان، خواسته یا ناخواسته، شیوه زندگی آمریکایی را الگوی خود قرار می‌دهند و هر جامعه‌ای که در فرایند جهانی شدن استحاله می‌پذیرد، به نوعی آمریکایی می‌شود. در واقع، جهانی شدن یک پدیده کم و بیش آمریکایی است، چراکه گوش‌های میکی موس دارد، بیگ مک^۱ می‌خورد و کوکاکولا می‌نوشد. (۱۹)

بر اساس این دیدگاه، می‌توان گفت که برجسته‌ترین وجه آمریکایی شدن جهان، گسترش فرهنگ مصرفی آمریکاست. این فرهنگ مصرفی در درجه نخست از طریق تولید، توزیع و مصرف برخی محصولات شرکت‌های معتبر آمریکایی جهان‌گیر شد و روزبه‌روز شمار مصرف‌کنندگان آن فزونی یافت. به همین دلیل است که برخی پژوهشگران و نظریه‌پردازان از دیسنی فیکاسیون^۲، کوکاکولانیزاسیون و مکدونالدیزاسیون سخن می‌گویند و نسبت به سلطه کامل شرکت‌های بسیار قدرتمند آمریکایی بر فرهنگ جهانی ابراز نگرانی می‌کنند. (۲۰)

چنین گسترشی را به آسانی می‌توان در جهانی شدن تولید، توزیع و مصرف مکدونالد مشاهده کرد. مکدونالد، به عنوان غذای آماده، نخستین بار در سال ۱۹۵۵ در آمریکا تهیه شد. در پی استقبال چشمگیر مردم، این محصول در زمانی اندک در سرتاسر آمریکا گسترش یافت و سپس از مرزهای این کشور هم فراتر رفت؛ هر سال، بر شمار شعبه‌های عرضه‌کننده مکدونالد افزوده شد و در جوامعی هم که هیچ‌گونه همسانی و قرابتی با فرهنگ آمریکایی نداشتند، این محصول خریداران فراوانی پیدا کرد. حتی، در پی تحولات سیاسی و فروپاشی بلوک شرق، در شهرهایی مانند مسکو و پکن نیز شعبه‌هایی از مکدونالد گشایش یافت. در دهه ۱۹۹۰، فرایند گسترش مکدونالد شتاب بیشتری گرفت و دوازده هزارمین شعبه آن، در

سال ۱۹۹۱ آغاز به کار کرد. گرچه بخشی از این گسترش به جامعه آمریکا محدود است، اما جوامع دیگر هم به تسخیر در آمدند. در سال ۱۹۹۴ حدود ۵۰۰۰ شعبه مکدونالد در بیرون از مرزهای آمریکا قرار داشت. در سال ۱۹۹۵، محصولات مکدونالد دارای ۲۰ میلیون مصرف کننده در جهان بود و ۴۵ درصد سود شرکت مکدونالد، به واسطه فعالیت‌های بین‌المللی حاصل شده بود. (۲۱)

البته برداشت و تعبیری یکسان از پدیده مکدونالدی‌زاسیون وجود ندارد. "جرج ریترز"، نظریه پرداز مکدونالدی‌زاسیون، گسترش فرهنگ مصرفی در قالب این فرایند را، گسترش فرایند عقلانیت غربی می‌داند. از دیدگاه او، این فرایند که به واسطه آن، اصول مصرف غذای آماده در بخش‌های بیشتر و بیشتری از جامعه آمریکا و بقیه جهان حاکم شد، گسترش همان عقلانیتی است که "وبر" پیش‌بینی کرده بود. به بیان دیگر، مکدونالدی‌زاسیون، نشانگر نظم دوباره دادن به تولید و مصرف، یا عقلانی کردن کردارها و رفتارهایی است که پیشتر غیررسمی و خانگی (داخلی) بودند. (۲۲)

برخی نظریه پردازان، چنین فرایندی را بیشتر نشانه گسترش فرهنگ آمریکایی می‌دانند تا رشد و گسترش عقلانیت در زندگی اجتماعی. از دیدگاه آنان، گرچه به نظر می‌رسد فرایند مکدونالدی‌زاسیون متضمن نوعی عقلانیت وبری، به‌ویژه از لحاظ افزایش کارایی و افزایش قابلیت پیش‌بینی است، در اصل فرهنگی خاص را گسترش می‌دهد که همان فرهنگ آمریکایی است. می‌توان گفت که فرایند مکدونالدی‌زاسیون، نوعی فرایند همگون شدن فرهنگ جهانی است که به واسطه گسترش آداب و رسوم واحد، در شمار بسیاری از نهادها و سازمان‌های اجتماعی زندگی واقعیت می‌یابد.

در حوزه‌های فرهنگی خاص نیز سلطه و گسترش فرهنگ آمریکایی کم و بیش آشکار است و محصولات فرهنگی این کشور در اقصی نقاط جهان عرضه و مصرف می‌شود. امروزه شماری از برنامه‌های تلویزیونی تولید شده در آمریکا به صورت جهانی پخش می‌شوند و روزه‌روز ساخت چنین برنامه‌هایی افزایش می‌یابد. فیلم‌هایی مانند *دالاس*، میلیون‌ها بیننده در سرتاسر جهان دارند و گزارش‌های مستند و حتی زنده و مستقیم شبکه CNN را مردم کشورهای مختلف در گیرنده‌های خود تماشا می‌کنند. (۲۳)

هر سال بر شمار مدیران، مالکان و دیگر گردانندگان شبکه‌های مختلف تلویزیونی کشورهای مختلف، که متقاضی خرید تولیدات آمریکایی هستند، افزوده می‌شود. حتی کشورهای اروپایی نیز به مشتریان دائمی این‌گونه برنامه‌ها تبدیل شده‌اند. در دهه ۱۹۸۰ بیشتر کشورهای اروپایی و آمریکای لاتین، حدود ۲۵٪ برنامه‌های تلویزیونی خود را از ایالات متحده آمریکا وارد کرده بودند، درحالی‌که میزان واردات ایالات متحده کمتر از ۵٪ بود. (۲۴)

سلطه هالیوود بر صنعت سینما و بنابراین، بر فرهنگ جهانی کاملاً آشکار است. معمولاً در بسیاری از کشورهای جهان، عنوان پر فروش‌ترین فیلم سال، نصیب تولیدات هالیوود می‌شود و موفقیت فیلم‌های داخلی عمدتاً در گرو پابیندی آنها به اصول فیلم‌سازی آمریکایی است. در سال ۱۹۹۱، *ترمیناتور ۲* پر فروش‌ترین فیلم در آرژانتین، برزیل، شیلی، ژاپن، مالزی و مکزیک بود و در اتریش، دانمارک، مصر، فرانسه، ایسلند، هلند، لهستان، اسپانیا و سوئد هم این عنوان، نصیب *رقصنده با گرگ‌ها*، دیگر فیلم موفق هالیوود شد. (۲۵)

در دیگر حوزه‌های هنری، فرهنگ آمریکایی عرصه را بر فرهنگ‌های بومی تنگ‌تر کرده است. در جوامع مختلف جهان، انواع موسیقی پاپ آمریکایی برای اقشار مختلف مردم کم و بیش آشنا است و به‌ویژه نسل جوان، معمولاً این نوع موسیقی را بر آهنگ‌های بومی خود ترجیح می‌دهند. در بیشتر موارد، وجود امکانات بسیار پیشرفته و فراگیر باعث می‌شود تا آخرین محصولات فرهنگی شرکت‌ها و تولیدکنندگان مختلف آمریکایی در زمان بسیار اندک، مصرف جهانی پیدا کنند و فیلم‌هایی مانند *دالاس* و *بتمن*، سینماهای اکثر کشورهای جهان را به تسخیر درآورند. (۲۶)

جهان‌گیری فرهنگ آمریکایی باعث شده است تا ستارگان آمریکایی حوزه‌های مختلف هنری، به رقابتی تنگاتنگ با ستارگان بومی کشورهای دیگر برخیزند؛ حتی در کشورهایی که مبارزه با نفوذ فرهنگ آمریکایی را رسالت اصلی خود می‌دانند، تصاویر مختلفی از مایکل جکسون، مدونا و دیگر چهره‌های محبوب صحنه‌های هنری آمریکا بر پیراهن‌های جوانان و نوجوانان نقش می‌بندد. (۲۷) بی‌گمان می‌توان گفت که دست کم برای نسل جوان جوامع مختلف جهان، شیوه زندگی آمریکایی جذاب‌ترین نمونه است.

آمریکایی شدن چشمگیر جهان در درجه نخست، از توان مالی عظیم شرکت‌های آمریکایی

و سلطه این کشور بر صنایع فرهنگ ساز، سرچشمه می‌گیرد. در جهان کنونی، بزرگ‌ترین و قدرتمندترین شرکت‌هایی که در تولید و توزیع فرهنگ فعالیت می‌کنند، در مالکیت آمریکایی‌ها قرار دارند. گرچه برخی کشورهای پیشرفته صنعتی نیز در این حوزه فعال هستند، اما سلطه آمریکا بر سیستم‌های ماهواره‌ای، ساخت فن‌آوری‌های اطلاعاتی، بنگاه‌های خبری، تبلیغات، تولید برنامه‌های تلویزیونی و صنعت فیلم‌سازی، به صورت جدی، تهدید نمی‌شود.

شرکت‌های آمریکایی با در اختیار داشتن منابع عظیم مالی، گوی سبقت را از رقبای خود ربوده‌اند و پیشتازی خود را در این عرصه حفظ کرده‌اند. افزون بر این، دولت آمریکا نیز می‌کوشد با هرگونه اقدام و تحولی که سلطه فرهنگی این کشور را تهدید کند، به مقابله برخیزد. سیاستمداران و برنامه‌ریزان آمریکایی می‌کوشند با توسل به شگردها و ابزارهای مختلف، از اقدامات و تلاش‌های گوناگون، از فراهم آوردن بستری مناسب برای تجارت آزاد اطلاعات و تولیدات فرهنگی جلوگیری کنند.

در برخی موارد، دولت آمریکا با هرگونه سانسور و کنترلی که در کشورهای مختلف، به منظور حفظ فرهنگ ملی در برابر نفوذ و رواج فرهنگ آمریکایی، اعمال می‌شود مبارزه و مقابله می‌کند. تلاش‌های انحصار شکنانه کشورهای دیگر، مانند انگلستان نیز معمولاً با مخالفت و سنگ اندازی آمریکایی‌ها روبه‌رو می‌شود. هم‌چنین، هرگونه اقدام در راستای ایجاد چارچوبی برای ارتباطات جهانی دارای اولویت‌ها و اهداف غیرتجاری، توسط دولت آمریکا و دیگر نهادها و شرکت‌های صاحب نفع آمریکایی خنثی می‌شود، که از جمله می‌توان به مقابله آمریکا با برنامه‌های یونسکو اشاره کرد. (۲۸)

چنان‌که از محتوای بحث برمی‌آید، فرایند همگونی و امپریالیسم فرهنگی فقط در آمریکایی کردن خلاصه نمی‌شود. گرچه مکدونالد، والت دیسنی و کوکاکولا به صورتی فزاینده، زندگی و فرهنگ ما را کنترل می‌کنند (۲۹) و فرهنگ خاص آمریکایی در قالب مصرف‌گرایی به فرهنگی عام و جهانی تبدیل می‌شود، بی‌گمان گمراه کننده خواهد بود اگر همگونی فرهنگی را تنها نوعی آمریکایی شدن یا آمریکایی کردن بدانیم. وجه غالب این فرایند را آمریکایی شدن تشکیل می‌دهد، ولی در عین حال فراتر و فراگیرتر از آن است.

درواقع، وجه غالب و بخش عمده فرهنگی که جهانی می‌شود، غربی است و فرایند

همگونی فرهنگی جهانی، به شدت تحت تأثیر قدرت فرهنگی غرب قرار دارد. آداب و نهادهای فرهنگ غربی، هنوز پیشگام تحول فرهنگی جهان هستند و از هر منظری که به عرصه فرهنگی جهان بنگریم، نمی‌توانیم قدرت آشکار سرمایه‌داری غرب و فرهنگ ناشی از آن را نادیده بگیریم؛ چه این فرهنگ، نمود فرهنگی عمومی مانند کالایی شدن زندگی روزمره یا فرهنگ مصرفی باشد، چه یک دسته خاص صنایع فرهنگی جهانی مانند شبکه‌های اطلاعاتی بسیار قدرتمند غربی را در بر بگیرد. بنابراین، می‌توان فرایند تهاجم و همگونی فرهنگی را تداوم سلطه و امپریالیسمی دانست که از سده هفدهم میلادی به بعد شکل گرفته است.

حتی برخی نظریه پردازان فزاینده‌اند؛ آنان مدعی هستند که فرهنگ جهانی، فرهنگی است متمایز از فرهنگ‌های خاص و فرایند همگونی فرهنگی جهان را نمی‌توان با فرایند غربی شدن و یا آمریکایی شدن برابر دانست. به نظر آنان، بر پایهٔ زیر ساخت‌های اقتصادی و فنی جهانی، یک فرهنگ عام و جهان شمول شکل می‌گیرد که برخلاف فرهنگ‌های ملی یا قومی خاص و زمانمند، به هیچ هویت تاریخی تعلق ندارد و خاطره محور نیست. در واقع، فرهنگ مورد نظر، فرهنگی است التقاطی، عام، بی‌زمان و فنی. (۳۰)

از دیدگاه گیدنز، گرچه فرایند جهانی شدن و همگونی فرهنگی جهان، با گسترش نهادهای غربی آغاز شد، اما فراگیر شدن این گونه نهادها (سرمایه‌داری، صنعت‌گرایی، دولت - ملت و از این قبیل)، تفاوت و تمایز میان غرب و دنیای غیر غرب را بیش از پیش کاهش داد:

«نخستین مرحلهٔ جهانی شدن، تحت سلطهٔ گسترش غرب و نهادهایی که در

غرب شکل گرفتند، بود. هیچ تمدن دیگری نتوانسته است چنین تأثیری عظیم

و فراگیر بر جهان بگذارد... جهانی شدن هنوز تحت سلطه قدرت غربی است،

نمی‌توان در قالب امپریالیسم یک سویه از آن بحث کرد.» (۳۱)

«باومن» نیز چنین نکته‌ای را مطرح می‌کند. به نظر او باید میان امر «جهانشمول» معطوف به تجدد، فرهنگ و تمدن غربی و امر «جهانی» معطوف به فرایند جهانی شدن، تمایز قایل شد. تجدد غربی، زمانی خود را جهانشمول و عام می‌دانست، ولی اکنون «جهانی» می‌داند. امر جهانشمول به معنای حکمرانی و سلطه خرد بود، ولی جهانی بودن به معنای این است که هر فردی، در هر مکانی، می‌تواند مکدونالد بخورد. جهانی شدن اولیه دربرگیرنده برنامه فرهنگی

خود آگاه بود، درحالی که جهانی شدن امروز، صرفاً فراگیر و همه جایی است و فرهنگی که به این واسطه جهانی می شود، پیوندی ضعیف با غرب دارد. (۳۲)

این گونه دیدگاه‌ها، گرچه لزوم دقت و احتیاط بیشتر در پژوهش‌های فرهنگی را یادآور می‌شوند و ما را از هرگونه داوری و ادعای ساده‌انگارانه در مورد فرایند و تحول فرهنگی جهان برحذر می‌دارند، اصل موضوع را زیر سؤال نمی‌برند. واقعیت این است که جهان معاصر، امروزه، بیش از هر زمان دیگری، شاهد نوعی همگونی فرهنگی است و برخی عناصر فرهنگی، در برابر هیچ حد و مرز طبیعی و سیاسی متوقف نمی‌شوند. درباره "غربی"، "مصرفی" و یا "آمریکایی" بودن این فرهنگ می‌توان چون و چرا کرد، ولی شک و تردید در جهانی شدن آن به هیچ روی واقع‌بینانه و پذیرفتنی نیست.

بی‌گمان، همه انسان‌هایی که کم و بیش به حقوق بشر، دمکراسی، عقلانیت و صنعت‌گرایی علاقمند و پایبند هستند، مکدونالد می‌خورند، شلواری‌های جین می‌پوشند، به تماشای محصولات سینمایی هالیوود می‌نشینند، جدیدترین "آلبوم" خوانندگان و نوازندگان آمریکایی را گوش می‌دهند و چشم انتظار آخرین رمان‌های نویسندگان غربی هستند، فقط در آمریکا و دیگر جوامع پیشرفته غربی زندگی نمی‌کنند. پس تردیدی نیست که این‌گونه محصولات فرهنگی نظام سرمایه‌داری غرب، به‌ویژه آمریکا، مصرف جهانی دارد و روزبه‌روز بر شمار چنین مصرف‌کنندگانی افزوده می‌شود. بنابراین فرایند شکل‌گیری و گسترش فرهنگ جهانی را نمی‌توان انکار کرد؛ اما همگونی فرهنگی در قالب امپریالیسم و تهاجم فرهنگی، فقط بخشی از واقعیت است.

مقاومت، تبادل و تحول فرهنگی

همان‌گونه که در آغاز بیان شد، فشردگی جهان به واسطه انقلاب در ارتباطات و کاهش چشمگیر هزینه‌های ارتباط و حمل و نقل، همه مرزهای طبیعی، سیاسی و فرهنگی را نفوذپذیر کرده است. بنابراین، دنیایی که سالیان سال با حد و مرزها و تفاوت‌های مشخص هویت بخش ویژگی می‌یافت، به دنیای همگونی، سیالیت، جریان و ابهام تبدیل شده است. در چنین شرایطی، جهان به‌صورت عرصه شکل‌گیری و گسترش شبکه‌های جهان‌گستری درآمده که بستر نقل و انتقال و

جریان ثروت، قدرت و اطلاعات شده است. به بیان دیگر، نوعی فضایی اجتماعی پدید آمده است که گستره‌ای جهانی دارد و امکان بیرون ماندن از چنین فضایی بسیار ناچیز هست. این فضای اجتماعی در عین حال که فرسایش فزاینده مرزهای فرهنگی جوامع مختلف را به همراه دارد، زمینه‌ساز شکل‌گیری و گسترش یک فرهنگ جهانی نیز به شمار می‌آید. در واقع، فرایند "جهانی‌شدن فرهنگ" به همین فروریزی و نفوذپذیر شدن مرزهای فرهنگی واحدهای اجتماعی گوناگون و همراه با آن، همگونی فرهنگی جهان معطوف است که نمودهای آن به اختصار بیان شدند. ولی واقعیت‌های عرصه فرهنگی جهان، به هیچ روی، در همگونی فرهنگی حاصل از امپریالیسم و تهاجم خلاصه نمی‌شود.

با آن که وجه غالب جریان فرهنگی جهان یک سویه (از "غرب"، آمریکا و یا "مرکز" به بقیه جهان) است، جریان‌هایی مخالف را هم می‌توان در این عرصه شناسایی کرد. در واقع، صحنه فرهنگی جهان صرفاً دربرگیرنده نظام منسجم واحدی از باورهای مشترک نیست، بلکه بستراندکنش‌ها نیز هست. در این عرصه، علی‌رغم سلطه چشمگیر یک فرهنگ جهانی، همواره چانه‌زنی‌هایی پرتنش بر سر هویت‌ها، ارزش‌ها، باورها و تجارب وجود دارد که مقاومت‌ها و واگرایی‌هایی را سبب می‌شود. "فرهنگی شدن جهان" نیز به این جنبه از حوزه جهانی معطوف است که نادیده گرفتن آن، اعتبار هرگونه پژوهش و نظریه‌پردازی درباره جایگاه جهانی فرهنگ را مخدوش می‌کند.

"فرهنگی شدن جهان" همانند "جهانی‌شدن فرهنگ" که به چند صورت واقعیت می‌یابد و روایت‌های مختلفی از آن وجود دارد، دارای نمودها و مصادیق گوناگونی است. این فرایند، چونان واکنشی متنوع درمقابل همگونی و یک‌دست شدن فرهنگ جهانی، تلاشی است پرتنش برای بازسازی مرزهای فرهنگی و نیز پاسخی است واقع‌بینانه به نیازها و ضرورت‌های زندگی در دهکده جهانی؛ همان دهکده‌ای که اندرکنش‌ها و مبادلات فرهنگی متفاوتی را دربرمی‌گیرد. به بیان روشن‌تر، فرایند موردنظر، دربرگیرنده انواعی از مقاومت، تبادل، تحول و همزیستی فرهنگی است که در سطور آتی به آنها اشاره خواهد شد.

بر پایه رهیافت امپریالیسم و یا "تهاجم" فرهنگی، فشردگی فضا و زمان و فرایند جهانی‌شدن با نوعی همگونی فرهنگی جهان همراه است. با افزایش شتاب و گسترده‌تر شدن این فرایند، عرصه بر فرهنگ‌های جوامع گوناگون تنگ‌تر می‌شود. فرهنگ مسلط بر جهان در اصل، ترکیب و

آمیزه‌ای از ارزش‌ها، باورها و آداب و سنن غربی، به‌ویژه آمریکایی است و دست‌اندرکاران اقتصاد غرب، از جمله شرکت‌ها و بنگاه‌های مختلف آمریکایی، در گسترش و جهانی کردن آن فرهنگ، نقشی حیاتی دارند.

مقاومت فرهنگی

گرچه سیطره جهانی فرهنگ مصرفی غرب پدیده‌ای انکارناپذیر است، اما تمام واقعیت نیست. در قلمرو فرهنگی جهان، نیروهای همگون‌ساز توانمندی وجود دارند که این نیروها با مقاومت‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوند. در سال‌های اخیر، جهان شاهد جنبش‌ها و ستیزهای فراوانی بوده است که می‌توان آنها را نمودهای واکنش و مقاومت فرهنگی در برابر گسترش طلبی فرهنگ غرب به شمار آورد. موج جدید جنبش‌های دینی در جوامع مختلف جهان، برجسته‌ترین و مهم‌ترین واکنش و مقاومت فرهنگی، یا خاص‌گرایی فرهنگی، به شمار می‌آید. این‌گونه جنبش‌های خاص‌گرایانه فرهنگی که در ادبیات معاصر تحت عنوان بنیادگرایی دینی بررسی می‌شوند، پر شمار و گوناگون هستند. دنیای اسلام شماری از جنبش‌های دینی را دربرمی‌گیرد. مسیحیان بنیادگرای آمریکا علاقه‌مندی فوق‌العاده‌ای به مسائل سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهند. در برخی کشورهای آفریقایی، مسیحیت نو بنیادگرایانه‌ای رخ می‌نماید. آسیای جنوب شرقی هم اندکی به بستر شکل‌گیری این‌گونه جنبش‌های دینی تبدیل شده است. (۳۳)

هرچند این خیزش‌های دینی، واکنشی علیه امپریالیسم و تهاجم فرهنگی به‌شمار می‌آیند، برخی نظریه‌پردازان آنها را نیز نوعی تهاجم برمی‌شمارند و برای همزیستی و تحول فرهنگی در جامعه جهانی زیان بار می‌دانند. از دیدگاه "باربر"، انسان امروزی بین دو جریان نامطلوب و خطرناک گرفتار شده است. یک جریان (یا فرایند) عبارت است از امپریالیسم یا تهاجم فرهنگی گسترده که می‌خواهد با مسلط کردن فرهنگ مصرفی، دنیایی یک‌دست و همگون پدید آورد. این جریان که توسط شرکت‌های چند ملیتی طراحی و هدایت می‌شود و تأمین‌کنندهٔ منافع سرمایه‌داری جهان است، "مک ورلد"^۱ نام دارد. (۳۴)

جریان دیگری که باربر بررسی می‌کند، احیای قبیله‌گرایی به واسطه جنگ و خونریزی است. او درگیر شدن فرهنگ‌ها، ملت‌ها و قبایل با یکدیگر، یا "جهاد" علیه هرگونه همبستگی متقابل، همزیستی و همکاری را مصادیق این جریان می‌داند. "مک‌ورلد" پدید آورنده یک اقتصاد سودمحور، بدون خونریزی و پایه‌گذار "جهاد"ی است، ترغیب‌کننده هویت‌یابی خونین و خشونت‌بار. با تعلق به "مک‌ورلد"، هر شخص به یک مصرف‌کننده تبدیل می‌شود و هر فرد که در جستجوی خشونت بار هویت "ناب" است، به نظام اجتماعی قبیله‌ای تعلق می‌گیرد. در چنین فضایی، شهروندی معنا نخواهد داشت و بدون شهروند هم نظامی دموکراتیک در بین نخواهد بود. (۳۵)

هر چند نظریهٔ باربر به هیچ روی عاری از حقیقت نیست، اما نمی‌تواند واقعیت تبادل، تحول، آمیزش و همزیستی فرهنگی را در جامعهٔ جهانی به خوبی بیان کند. بی‌تردید، پهنهٔ وسیعی از عرصه فرهنگی جهان را نیروهای همگون ساز امپریالیسم فرهنگی و نیروهای خواهان احیای مرزبندی‌ها و بستارهای فرهنگی نفوذناپذیر اشغال کرده‌اند، ولی قلمرو و امکان باقی مانده برای تبادل و تعالی فرهنگی هم ناچیز نیست. عرصهٔ فرهنگ بسیار پیچیده‌تر از آن است که به آسانی زیر سیطرهٔ کامل "مک‌ورلد" و "جهاد" قرار گیرد.

تبادل و تحول فرهنگی

چنان‌که پیشتر بیان شد، فرایند جهانی شدن یا فشرده‌گی جهان، به واسطهٔ نفوذپذیر کردن و تحلیل بردن مرزهای مختلف واحدهای اجتماعی، از جمله جوامع ملی، فضایی اجتماعی - فرهنگی پدید آورده است که گستره‌ای جهانی دارد. این فضای بسیار فراخ و گسترده، در برگیرندهٔ جریان و نقل و انتقال انواع کالا، انسان، اطلاعات، محصولات فرهنگی و افکار و تصورات است که روزبه‌روز بر حجم و سرعت آن افزوده می‌شود. بنابراین، حتی دورافتاده‌ترین و منزوی‌ترین جوامع و مستحکم‌ترین مرزهای طبیعی، سیاسی و فرهنگی نیز نمی‌توانند از جریان‌ها و ارتباطات جهانی جلوگیری کنند.

در چنین فضایی، علاوه بر این‌که فرهنگی جهانی شکل می‌گیرد و گسترش می‌یابد، فرهنگ‌های گوناگون موجود نیز از محدوده‌ها و فضاها معین و انحصاری خود بیرون می‌آیند

و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. بنابراین، با فروریختن مرزها، فرهنگ‌های خاص با یکدیگر و هم‌چنین با فرهنگ جهانی رو به گسترش برخورد می‌کنند. پیامد این برخورد گریزناپذیر، شکل‌گیری روابط فرهنگی پیچیده در پهنه جهان است. با آن‌که بخش عمده‌ای از این روابط، یک سویه، تحمیلی و مناقشه‌برانگیز هستند، اما روابط نسبتاً برابر، صلح‌آمیز و تحول‌آفرین نیز وجود دارند.

همان‌گونه که نظریه‌پردازان پایبند به رهیافت امپریالیسم فرهنگی مدعی هستند، جریان فرهنگی در جهان معاصر، معمولاً جریانی یک سویه است و حجم عظیم آن‌چه که در شبکه‌های جهانی جریان می‌یابد، از انواع کالاها و محصولات فرهنگی غربی و به‌ویژه آمریکایی است که به بقیه جهان "صادر می‌شود". ولی نباید فراموش کرد که دنیای غیرغرب همیشه واردکننده و مصرف‌کننده تولیدات فرهنگی غرب نیست. در برخی موارد، هر چند کم‌شمار، این دنیای غرب است که عناصر فرهنگی گوناگون جوامع دیگر را اخذ و جذب می‌کند. امروزه، در حوزه‌های گوناگون فرهنگ غرب، از جمله ورزش، موسیقی و دین می‌توان نشانه‌هایی از فرهنگ غیرغربی را شناسایی کرد. (۳۶)

البته تبادل و اندرکنش‌های فرهنگی به این داد و ستد ساده بین فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های خاص محدود نمی‌شود. برخی نظریه‌پردازان برآنند که حتی جریان‌های به ظاهر یک سویه فرهنگی (امپریالیسم فرهنگی) نیز متضمن نوعی تعامل، تبادل و تحول فرهنگی است. از دیدگاه آنان، گرچه همه جوامع جهان مرزهای خود را به روی فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های دیگر باز کرده‌اند، در برابر آن فرهنگ کاملاً منفعل نیستند. انتقال فرهنگ، فرایندی پیچیده است و پذیرش یارده صرف و ساده، چندان محلی از اعراب ندارد. فرهنگ‌های غیرغربی، انعطاف‌پذیرتر و پویاتر از آن هستند که نظریه‌پردازان امپریالیسم فرهنگی تصور می‌کنند؛ معمولاً هرگونه جریان و انتقال فرهنگی میان حوزه‌های فرهنگی - جغرافیایی در برگیرنده تحول، دگرگونی، انطباق و حتی مبادله است. (۳۷)

هر جامعه فراملی، ملی و فروملی معین براساس تاریخ، امکان‌ها و فرصت‌های خاص خود اجزا و عناصر فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های دیگر را درک و دریافت می‌کند. درواقع عناصر سیال و بسترزایی شده فرهنگ جهانی دوباره بسترمند می‌شود و با ویژگی‌های بومی فرهنگ و جامعه پذیرا در می‌آمیزد. پس عرصه فرهنگی جهان، صرفاً در برگیرنده تهاجم، تحمیل و تسلیم

نیست و اجتناب‌ناپذیری فرایند همگونی فرهنگی را به آسانی نمی‌توان پذیرفت. (۳۸) با توجه به این واقعیت است که برخی نظریه‌پردازان از محلی کردن فرهنگ جهانی^۱، آمیزش فرهنگی^۲ و پیوند و رابطه پایدار میان امر جهانی و امر محلی سخن می‌گویند.

گرچه کوکا کولانیزاسیون، مکدونالدیزاسیون و دیسنی‌فیکاسیون فرایندهایی مسلط در عرصه فرهنگ جهانی هستند و تلاش‌های پرتنش و مناقشه‌برانگیز برای احیای انحصار، بستار و "خلوص" فرهنگی دینی و قومی نیز جهان‌گیر شده است، اما فرصت و امکان برای تبادل، آمیزش، گزینش و تحول فرهنگی وجود دارد. در فضای فرهنگی گسترده ناشی از فشردگی جهان، فرهنگ‌ها و نظام‌های معنایی متعلق به منابع تاریخی متفاوت و فضاهای جداگانه به صورتی گسترده با یکدیگر در می‌آمیزد. در دنیای معاصر، همه منابع فرهنگی (دین، موسیقی، فیلم و ...) می‌توانند در عرصه جهانی عرض‌اندام کنند و می‌کنند، هر چند که نفوذ یکی از تولیدکنندگان عمده کالاهای فرهنگی (آمریکا) بیشتر است. (۳۹)

از این لحاظ، دهه‌های پایانی سده بیستم را باید مرحله‌ای بی‌نظیر در تاریخ فرهنگی جهان دانست. در این مرحله انسان به دنیایی وارد شده است که یک موزاییک فرهنگی، تکه‌های جداگانه را دربرمی‌گیرد؛ جریان فرهنگی و نقل و انتقال نظام‌های معنایی نیز به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. این جریان و انتقال فرهنگی به هیچ روی کاملاً یک سو به نیست، بلکه مکان‌های خاص از طریق ترکیب و هماهنگ کردن عناصری از فرهنگ‌های گوناگون، هویتی متمایز کسب می‌کنند؛ هویتی که به هیچ روی ناب نیست و از عناصر مختلف تشکیل شده است. (۴۰)

در دنیای معاصر، افراد و گروه‌های مختلف در عین پایبندی به فرهنگ و هویت محلی خود، می‌توانند در ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی جهانی نیز شریک باشند، یا از آن ارزش‌ها برای حفظ حقوق و بهبود زندگی خود بهره‌گیرند. اقلیت‌هایی که برای حفظ حقوق خود به استانداردهای جهانی حقوق بشر متوسل می‌شوند، یا بومیانی که تقاضاهای خود را به واسطه شبکه‌های جهانی طرح و تأمین می‌کنند، از مصادیق برجسته بومی یا محلی کردن فرهنگ جهانی به شمار

می‌آیند. هر اندازه که تراکم و جریان فرهنگی در جهان بیشتر می‌شود، امکان آمیزش‌ها و داد و ستدهای فرهنگی نیز افزایش می‌یابد و "تفکر جهانی و زندگی محلی" آسان‌تر می‌شود. (۴۱)

این‌گونه آمیزش، تبادل و همزیستی فرهنگی، به‌ویژه در زندگی اجتماعی افراد و گروه‌هایی نمود می‌یابد که در بستری چند فرهنگی قرار دارند. مهاجرت‌های فراملی، شمار زیادی از کشورها و شهرهای جهان، به‌ویژه کشورها و شهرهای واقع در غرب را، به محل زندگی انسان‌های دارای ملیت‌های متفاوت و نیز به جایگاه همزیستی فرهنگ‌های گوناگون تبدیل کرده است. مثلاً شهرهایی مانند لندن یا لس‌آنجلس، گرچه در درون مرزهای سیاسی معینی قرار دارند، از لحاظ فرهنگی به شهرهایی جهانی تبدیل شده‌اند و بافت فرهنگی ساکنان آنها چندان همگون و یک‌دست نیست. (۴۲)

در چنین فضای اجتماعی - فرهنگی متراکم و متکثری، غیربومی‌های علاقه‌مند به زادگاه و فرهنگ اصلی خود، زندگی چند فرهنگی را تجربه می‌کنند. آنان با فرهنگ جدید محل زندگی خود کنار می‌آیند، بدون این که هویت اصلی خود را کاملاً از دست بدهند. در واقع آنان به فرهنگ‌های ترکیبی تعلق دارند، چراکه آموخته‌اند دست کم با دو فرهنگ زندگی کنند و دچار استحاله کامل یا توهم بازگشت به گذشته فرهنگی "تاب" خود نشوند. هویت سیاه‌پوستان در آمریکا، ملی‌گرایی کبک در کانادا، هندی‌های مقیم لندن و ایرانی‌های مقیم لس‌آنجلس را می‌توان نمونه‌های برجسته چنین مبادلات و همزیستی‌های فرهنگی در جامعه جهانی دانست. (۴۳)

فضای اجتماعی - فرهنگی جهانی، گفت‌وگو و مبادله میان ادیان مختلف را نیز ممکن می‌سازد. گرچه چنین گفت‌وگوها و مبادلاتی تقریباً از سده‌های پیش وجود داشته است، اما در دهه‌های اخیر بسیار بیشتر و چشمگیرتر نمود یافته‌اند. مثلاً در سال ۱۹۹۳، شهر شیکاگو آمریکا شاهد برگزاری بزرگترین همایش دینی جهان بود. در این همایش، حدود ۸۷۰۰ از نمایندگان ادیان جهانی و ۲۰۰ فرقه دینی گردهم آمده بودند تا درباره مشترکات و تفاوت‌های خود سخن بگویند و امکان تحول و تعالی باورهای دینی را به منظور ساختن یک دنیای بهتر بررسی کنند. علاوه بر این رویداد مهم، امروزه گفت‌وگوهای بیشتر و مؤثرتری میان عالمان مسیحی، مسلمان، بودایی و هندو صورت می‌گیرد. (۴۴)

محتوای چنین بحث و گفت‌وگوهایی، به مذاکره بر سر همسانی‌ها و تفاوت‌های ظاهری

محدود نمی‌شود، بلکه به مرحله‌ای رسیده است که شرکت کنندگان، واقعاً لزوم دگرگونی خود و بینش‌های خود را باور کرده‌اند. البته منظور این نیست که آنها به دین دیگری گرویده‌اند یا ایمان خود را از دست داده‌اند، بلکه گفت‌وگوهای موردنظر، فهم و برداشت آنها را از دین و تجربه دینی خود تعمیق بخشیده و افق بازتری در برابر دیدگان آنها گشوده است. بنابراین بسیاری از مؤمنان بیش از پیش به مؤثر و کارساز بودن گفت‌وگو پی برده‌اند.

فشرده‌گی جهانی و فضای اجتماعی - فرهنگی حاصل از آن، به‌صورتی دیگر نیز بستر تبادل و تحول فرهنگی را فراهم می‌آورد. این فشرده‌گی در عین حال که مرزها و فضاها را محدود و معین فرهنگی - اجتماعی را تحلیل می‌برد، در چارچوب فضایی جهانی ادغام می‌کند و در هم تنیدگی و وابستگی متقابل در عرصه جهانی را نیز افزایش می‌دهد. با افزایش جریان‌های گوناگون فراملی، تقریباً همه مردم مناطق جهان، کم و بیش، در جامعه‌ای جهانی ادغام می‌شوند و گستره تأثیرگذاری و تأثیرپذیری روابط و کنش‌های اجتماعی، سرتاسر کره زمین را در بر می‌گیرد. (۴۵)

در چنین شرایطی، رویدادهای گوناگونی که در دوردست اتفاق می‌افتند، زندگی بسیاری از انسان‌ها را مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند و تصمیمات، هر اندازه فردی و خصوصی، پیامدها و آثار جهانی پیدا می‌کند. مثلاً رژیم غذایی اعراب شمال آفریقا، تولیدکنندگان مواد غذایی در استرالیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یا فعالیت‌های یک شرکت آلمانی تولیدکننده مواد شیمیایی، سلامت ساکنان شیلی را تهدید می‌کند. بنابراین مرز میان مسائل و رویدادهای محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی کم و بیش فرو ریخته و زندگی و سرنوشت انسان‌های ساکن کره زمین، بیش از پیش به یکدیگر گره خورده است. (۴۶)

این درهم تنیدگی و وابستگی متقابل که با تهدیدهای جهانی مهم، از جمله مسائل زیست محیطی همراه است، به شکل‌گیری و تقویت نوعی آگاهی جهانی می‌انجامد. چنین می‌شود که شمار فزاینده‌ای از انسان‌های روی کره زمین، اکثر موضوع‌ها و مسائل گریبان‌گیر خود را بر مبنای جهانی باز تعریف می‌کنند. باز تعریف مسائل نظامی - سیاسی، برحسب "نظم جهانی"، مسائل اقتصادی بر حسب "رکود بین‌المللی"، مسائل بازار بر حسب محصولات "جهانی" یا مسائل آلودگی و پالایش بر حسب "نجات سیاره زمین"، نمونه‌های برجسته این نوع آگاهی هستند. (۴۷)

آگاهی جهانی موردنظر، البته فرهنگ‌ساز و هویت‌بخش است و در بسیاری موارد بستری

مناسب، برای تبادل و تحول فرهنگی فراهم می‌سازد. آگاهی جهانی علاوه بر این که باعث می‌شود انسان‌ها چونان انسان، یا دست‌کم چونان عضو این کره خاکی هویتی عام پیدا کنند، فرهنگ‌های خاص را هم وامی‌دارد تا بر سر مسائل مشترک به گفت‌وگو و تبادل بپردازند. بنابراین، انسان‌ها هم به‌عنوان عضوی از جامعه جهانی و هم به‌عنوان عضوی از فرهنگ یا جامعه‌ای خاص، به گفت‌وگو می‌نشینند. جنبش حفظ محیط زیست، از جمله محصولات اصلی آگاهی جهانی و گفت‌وگوها و مبادلات معطوف به آن است.

این جنبش در اصل عبارت است از دغدغه حفظ دنیای طبیعی، به‌خاطر بقای انسان و به‌خاطر خود طبیعت. گرچه گروه‌های خواهان حفظ محیط زیست متنوع‌تر از آن هستند که یک جنبش را تشکیل دهند، اما، در نظریه و عمل همگونی چشمگیری دارند. به بیان روشن‌تر، گفتار و کردار آنها معطوف به مبارزه با اشکال مخرب رابطه انسان و طبیعت و اصلاح این رابطه است. جنبش موردنظر، امروزه جایگاهی بسیار رفیع در جهان دارد و بسیاری از افراد، به‌ویژه در آمریکا و اروپا، کم و بیش به مسائل زیست محیطی علاقه‌مند شده‌اند. (۴۸)

شکل‌گیری و گسترش جنبش الهیات رهایی‌بخش را هم، می‌توان، نمود تبادل و تحول فرهنگی متأثر از آگاهی جهانی به‌شمار آورد. خاستگاه این جنبش آمریکای لاتین است و هدف و آرمان آن، روبه سوی تأمین نیازهای اجتماعی دارد. الهیات رهایی‌بخش بر کاهش و، در صورت امکان، از بین بردن نابرابری‌های اجتماعی تأکید می‌کند؛ توسعه را نتیجه مبادله نابرابر مبتنی بر روابط نابرابر قدرت می‌داند و تغییر موازنه قدرت را پیش‌نیاز اصلی توسعه به‌شمار می‌آورد. به بیان دیگر، الهیات رهایی‌بخش، نابرابری‌های ساختاری را مورد تأکید قرار می‌دهد و از توسعه به معنای برابری دفاع می‌کند، نه به‌مثابه رشد صرف. (۴۹)

الهیات رهایی‌بخش، از آن رو مصداق بارز گفت‌وگو و آمیزش فرهنگی است که ترکیبی از آموزه‌های مسیحیت، مارکسیسم و لیبرالیسم در خود نهفته دارد. این الهیات دغدغه مسائل اجتماعی - اقتصادی همه انسان‌ها را فارغ از طبقه، نژاد، دین، جنس و ملیت، در سر می‌پروراند. جنبش الهیات رهایی‌بخش همسانی‌ها و تبدالاتی با دیگر جنبش‌های اجتماعی، مانند طرفداران محیط زیست و جنبش سیاهان دارد؛ همان جنبش‌هایی که چونان نموده‌های محل‌گرایی و محل‌محوری، در بستر جهانی به‌شمار می‌آیند. اعضا و پیروان این جنبش‌ها، انسان‌هایی هستند که

می‌خواهند با ترکیب فرهنگ محلی و فرهنگ جهانی، سبب ساز زندگی اجتماعی مطلوب و مناسبی باشند. (۵۰)

با توجه به چنین مواردی، می‌توان گفت که جهان صرفاً عرصهٔ تهاجم، امپریالیسم و تحمیل فرهنگی نیست، بلکه بستر و فضایی برای رقابت، گفت‌وگو، تبادل، آمیزش و همزیستی فرهنگی نیز است. جهانی‌شدن، یا فشرده‌گی جهانی، نوعی جامعه (مدنی) جهانی پدید آورده است که فرهنگ‌های معین می‌توانند همگام با حفظ خاصیت و علایق بومی و محلی خود، جنبه‌های عام‌گرایانه خود را هم تقویت کنند. در برخی موارد رابطه فرهنگ‌ها با فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های دیگر، بر پایه چنین توان و امکاناتی استوار است (گفت‌وگو، آمیزش، تحول و همزیستی فرهنگی)؛ در مواردی نیز رابطه فرهنگی، نوعی تهاجم، همگون‌سازی و یا واکنشی ستیزگونه را دربرمی‌گیرد ("مک‌وردل" و "جهاد").

نتیجه‌گیری

چنان‌که پیشتر بیان شد، فشرده‌گی زمان و فضا، ویژگی بخش جهان معاصر به شمار می‌آید. به واسطهٔ برخی تحولات بنیادین اجتماعی - اقتصادی، مرزهای مختلف کم‌وبیش فرو ریخته و یک فضای اجتماعی - فرهنگی جهانی شکل گرفته است. این فضا دربرگیرنده شبکه‌های جهانی بسیار گسترده و جریان‌های عظیم قدرت، ثروت و اطلاعات است که در برابر هیچ مرز و مانعی متوقف نمی‌شوند. بنابراین، گسترهٔ محیط اجتماعی از مرزهای ملی بسیار فراتر رفته و فرد برای نخستین بار در سطح جهانی با جامعه پیوند خورده است. (۵۱)

این فرایند فشرده‌گی، جریان و درهم تنیدگی، با نوعی همگونی فرهنگی همراهی می‌کند. به بیان روشن‌تر، فرایند جهانی‌شدن، دربرگیرندهٔ پیدایش و گسترش فرهنگی جهانی نیز هست که بخش عمدهٔ عناصر و اجزای تشکیل دهندهٔ آن، در فرهنگ و تمدن غربی، به‌ویژه در فرهنگ آمریکایی ریشه دارد. در جریان این فرایند، ارزش، آداب، رسوم و شیوه زندگی غربی، چونان محصولات صنایع فرهنگی غرب به سرتاسر جهان صادر می‌شود و مصرف جهانی پیدا می‌کند. "تهاجم فرهنگی"، "امپریالیسم فرهنگی"، "مک‌دونالدیزاسیون" و "کوکاکولانیزاسیون" همگی معطوف به چنین فرایندی هستند.

در واکنش به فروپاشی مرزها و فضا‌های فرهنگی نسبتاً بسته و محدود و نیز موج جهانی همگون‌سازی فرهنگی، برخی فرهنگ‌های خاص موضع تدافعی بسیار سرسختانه، پرتنش و ستیزآمیزی اتخاذ می‌کنند. آنها می‌کوشند با هر ابزار و هزینه‌ای، مرزهای خود را به روی جریان‌های فرهنگی جهانی ببندند و با پاک‌سازی و "انقلاب فرهنگی"، گذشته "ناب" و "خالص" خود را احیا کنند. این‌گونه واکنش، بر پایه بستار فرهنگی استوار است و معمولاً گفت‌وگو، آمیزش و همزیستی فرهنگی را بر نمی‌تابد.

و اما عرصه فرهنگ، کاملاً در اختیار نیروهای فرهنگی مرززدا، همگون‌ساز و نیروهای فرهنگی مرزآفرین و بستاربخش نیست. فشردگی جهانی، با فروریختن مرزهای فرهنگی بسته، تقریباً همه فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد؛ پس، هماهنگ با از میان بردن یقین، امنیت و هویت ثابت و معین، فرصت‌ها و امکانات زیادی هم برای رقابت، گفت‌وگو و تحول فرهنگی فراهم می‌آورد. موارد بسیاری را می‌توان یافت که بر بهره‌گیری فرهنگ‌های خاص، از چنین فرصت‌ها و امکاناتی دلالت دارند.

پس، باید گفت که جهان معاصر، جهان فروریزی مرزها و فضا‌های بسته فرهنگی، جهان سیالیت و جریان و عدم تعیین، جهان در هم تنیدگی متقابل و جهان تکثر هویت‌هاست. در این جهان، راهی جز برخورد و رویارویی با فرهنگ‌های دیگر وجود ندارد؛ چه فرهنگ جهانی بر آن سایه گستر باشد و چه فرهنگ‌های خاص دیگر. تسلیم محض در برابر فرهنگ‌های دیگر، به‌ویژه فرهنگ جهانی، به هیچ روی مناسب و پسندیده نیست و آثار زیانباری در پی دارد. سرستیز داشتن با جریان‌های فرهنگی جهانی و تلاش برای بازسازی فضای بسته گذشته، هم بی‌ثمر و خطرناک است و هم می‌تواند به نوعی دیگر از تهاجم فرهنگی تبدیل شود.

این‌گونه است که کارگزاران فرهنگی هر جامعه و اقشار و نخبگان فرهنگ‌ساز، باید با درک منطق "جهانی‌شدن فرهنگ" و "فرهنگی شدن جهان" گستراننده گفت‌وگو، همزیستی، آمیزش و تحول فرهنگی باشند. حضور فعالانه و مطلوب در عرصه فرهنگی جهان، با برقراری توازن بسیار ظریف و حساس، میان فرهنگ جهانی و فرهنگ خاص محلی امکان‌پذیر است. باید پذیرفت که هیچ فرهنگ "نابی" وجود ندارد و یا دست کم، احیا و رسیدن به آن در جهان کنونی، ناممکن است. پس بهتر آن است که در عین حفظ میزانی از فرهنگ و هویت خاص خود،

عناصری از اجزای فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های دیگر را هم بپذیریم تا بتوانیم جهانی بیندیشیم و به گونه‌ای بومی عمل کنیم.

"مک ورلد" تأمین و تضمین‌کننده منافع یک طبقه اقتصادی خاص جهانی است که جایگاهی رفیع در نظام سرمایه‌داری جهانی دارد. "جهاد" نیز معطوف به هویت قدرت محور است و تأمین‌کننده منافع اقلیتی دیگر. پس، هر چقدر که جهان بیشتر زیر سیطره این دو نیرو و فرایند قرار گیرد، عرصه بر دمکراسی تنگ‌تر می‌شود، میزان پایمال شدن حقوق انسان فزونی می‌گیرد و آزادی و همزیستی مسالمت‌آمیز از "دهکده جهانی" رخت برمی‌بندد.



منابع و یادداشت‌ها:

- 1- A. Giddens, *Modernity and Self-identity*, Cambridge, Polity press, 1991, P. 15.
- 2- J. Tomlinson, "Globalization Culture: The Triumph of the West?" in T. Skelton and T. Allen (ed.) *Culture and Global Change*, London, Routledge, 1999, P. 23.
- 3- I. Clark, *Globalization and Fragmentation*, London, Oxford University Press, 1997, P. 23.
- 4- B. Meyer, and P. Geschiere, "Globalization and Identity," in B. Meyer and P. Geschiere, *Globalization and Identity*, Oxford, Blackwell, 1999, p 1 and Mernisi, F., *Islam and Democracy*, London: Virago, 1993, P. 141.
- 5- S. Hall, "The Question of Cultural Identity", in A. Mc Grew (ed.) *Modernity and It's Future*, Cambridge, Polity press, 1996, P. 305.
- 6- M. Waters, *Globalization*, London, Routledge, 1995, P. 143.
- 7- J. Goss, "The Magic of the Mall", *Annals of the Association of American Geographers*, 83, 1993, P. 18.
- 8- M. Miyoshi, "Globalization, Culture and the University", in F. Jameson and M. Miyoshi (ed) *The Cultures of Globalization*, Duke University Press, 1998, P.259.
- 9- M. Miller, and K. Ames, "A League for Her Own," *News WeeK*, 22 July, 1996.
- 10- D. Lyon, *Postmodernity*, Open University Press, 1999, P. 96.
- 11- Miyoshi, *Ibid*, P. 260.
- 12- F. Jameson, "Notes on Globalization as a Philosophical Issue", in F. Jameson and M. Miyoshi (ed.) *The Cultures of Globalization*, Duke University Press, 1998, P.60.
- 13- Waters, *Ibid*, P. 140.
- 14- L. Sklair, "Social Movements and Global Capitalism", in F. Jameson and M. Miyoshi, *The Cultures of Globalization*, Duke University press, 1998, P. 303.

- 15- *Ibid*, P. 302.
- 16- Miyoshi, *Ibid*, P. 260.
- 17- J. Owen, "The City and Identity", in T. Skelton and T. Allen (ed.) *Culture and Global Change*, London, Routledge, 1999, P. 17.
- 18- A. Smith, *Nationalism and Modernism*, London, Routledge, 1998, P. 215.
- 19- T. Friedman, "Big Mc II", *New York Times*, 11 December, A 27, 1996.
- 20- L. Elliot, and D. Atkinson, *The Age of Insecurity*, London, Verso, 1998: 1a.
- 21- G. Ritzer, *The Macdunaldization of society california*, New buary park, pine forage press, 1993, P. 204.
- 22- *Ibid*, PP. 7 -13.
- 23- L.A., Firedland, "Covering the world," in F.J.Lechner and J.Boli (ed), *The Globalization Reader*, Blackwell, 2000, P. 293.
- 24 - R. Holton, *Globalization and the Nation-State*, London, Macmillan, 1998, P.166.
- 25- B. Barber, *Jihad vs McWorld*, New York, Ballantine Books, 1995, P. 308.
- 26- D. Morley, and K. Robins, *Spaces of Identity*, London, Routledge, 1996, P.111.
- 27- J. Haynes, "Introduction," J. Hayes (ed.) *Globalization and Political Culture in the Third World*, London, McMillan, 1999, P. 16.
- 28- Holton, *Ibid*, P. 167.
- 29- Eliot & D.Atkinson, *Ibid*, P. 19.
- 30- B. Smart, *Postmodernity*, London, Routledge, 1993, P. 140.
- 31- A. Giddens, *Beyond Left and Right*, Cambridge, Polity Press, 1994, P. 96.
- 32- Z. Bauman, *Life in Fragments*, Oxford, Blackwell, 1995, P. 24.
- 33- J. Haynes, *Ibid*, P. 224 & D.Westerlund, "Introduction", in D.Westerlund (ed) *Questioning the Secular State*, London, Hurst and COmpany, 1996, PP. 9-18.
- 34- Barber, *Ibid*, P. 21.

- 35- *Ibid*, P. 24.
- 36- Tomlinson, *Ibid*, P. 24.
- 37- *Ibid*.
- 38- S. Dalby, "Globalization or Global Apartheid: Boundaries and knowledge in Postmodern Times", in D. Newman (ed.) *Boundaries, Territory and postmodernity*, Frank Cass, 1999, P. 147.
- 39- U. Hannerz, *Cultural Complexity*, New York, Columbia University Press, 1992, P.96.
- 40- U. Hannerz, "Scenarios for Peripheral Cultures", in F. J. Lechner and J. Boli, *The Globalization Reader*, Oxford, Blackwell, 2000, PP. 331 - 37.
- 41- J. Pieterse, "Globalization as Hybridization", in F. Lechner and J. Boli, *The Globalization Reader*, Oxford, Blackwell, 2000, PP. 102 - 104.
- 42- M. Albrow, "Travelling Beyond Cultures", in F. J. Lechner and J. Boli (ed.) *The Globalization Reader*, Oxford, Blackwell, 2000, PP. 119 - 122.
- 43- R.D. Grillo, *Pluralism and The Politics of Difference*, Oxford: Clarendon Press, 1998, PP. 229 - 230 & M. Waters, *Ibid*, PP. 137 - 38.
- 44- Peterson, R., *Social Problems*, New Jersey, Prentice Hall, 1999, PP. 81-83.
- 45- A. Mc Grew, "Conceptualizing Global Politics", in A. Mc Grew (ed.) *Global Politics*, Cambridge, Polity press, 1992, P. 23.
- 46- A. Giddens, *The Third Way*, Cambridge: Polity press, 1998, PP. 30 - 37.
- 47- M. Watters, *Ibid*, P. 42.
- 48- M. Castells, *The Power of Identity*, Oxford, Blackwell, 1997, PP. 110 - 113.
- 49- P. Raghuram, "Religion and Development", in T. Skelton and T. Allen (ed.) *Culture and Global Change*, London, Routledge, 1999, P. 237.
- 50- *Ibid*.
- 51- Giddens, A. *Ibid*, P. 32.



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی